



۲۰۱۶/۰۸/۲۵



م نعیم بارز

سید جمال الدین افغان

و عامل عمده ای عقب مانی جوامع اسلامی!

مسأله سید جمال الدین افغان مباحثه های بی پایان چگونگی شخصیتی است که اگر در ملیت و کشور زادگاهش دیگر شک و تردیدی باقی نمانده باشد، اما راجع به افکار و راه و روش مبارزاتش یک دیدگاه روشن که طرف قناعت کل واقع شده بتواند تاحال بوجود نیامده است و بسیار دشوار مینماید که افکار سیاسی و شیوه مبارزاتی وی را به صورت کاملاً مشخص بروی چند صفحه کاغذ آورد و قناعت همگان را فراهم نمود، گرچه بارها نسبت به راه و روش سید حرف های زیادی گفته و نوشته شده، مگر بنابر وابستگی های ایدئولوژیک و سلیقه های متفاوت تا هنوز در زمینه یک اجماعی از موافقین و مخالفین حاصل نشده است.

پس این مسأله ایجاب یک کار دقیق و تحقیق همه جانبه از سوی متخصصین رشته های مختلف را می نماید و انتظار می رود روزی در این زمینه یک انجمنی از متخصصین رشته های از تاریخ شناسی علمی، فرهنگ، اقتصاد و سیاست تشکیل شود که از جوانب مختلف تحقیق و بررسی بعمل آید و روشن شود که جوامع اسلامی در دوران حیات و مبارزات سید جمال الدین افغان در چه وضعیتی از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی قرار داشته و درک فلسفی، سیاسی جامعه شناسانه سید از جوامع اسلامی و غربی در چه حدی بوده تا معلوم شود راهی را که او و دیگران برای تحقق خواستها و آرامان های شان دنبال نموده اند، چقدر با وضعیت عینی جوامع اسلامی و سیاست حاکمیت های شان در تطابق و یا مخالف بوده و چه مشکل و موانع سر راه شان وجود داشته که در زمان حیات شان و تا امروز به تحقق نه انجامیده است.

همچنان باید معلوم شود که دولت های استعماری غرب در آن زمان در چه موقفی بوده اند و نقش و نفوذ آنها در جوامع اسلامی به چه اندازه بوده، آیا دخالت های آنها در عدم پیروزی اهداف سید و رهروان راه او اثر فرعی داشته و یا تعیین کننده بوده است؟

تا جائیکه دیده شده است چه در کار تاریخ نویسی بصورت فردی با ادعای بی طرفی و چه بشکل رسمی از جانب حاکمیت ها کم و بیش در هر اثری راجع به جریان ها و نقش شخصیت ها انگیزه های ایدئولوژیک و سیاسی نپیدخل بوده و بیش از هر چیز غلبه عواطف و احساسات و منافع گروهی بر واقعیت های عینی سایه افکنده است.

لذا تا زمانیکه زمینه همه جانبه برای تحقیق و بررسی تاریخی فراهم نشود، چندان ممکن بنظر نمی رسد که از دید گروه های قومی، افراد سیاسی با ادعا های بیطرفی در مورد افکار و مبارزات اشخاص تاریخی چون سید جمال الدین افغان بیک نظر نسبتاً همگون که طرف قبول کل واقع گردد، به نتیجه رسید.

موضوع دیگر اینکه قبل از پرداختن به مواضع فکری و روش مبارزاتی سید جمال الدین به آن اشاره شود این خواهد بود که برای توافق کلیتی از هر قوم و گروه سیاسی و اجتماعی بجای رونویسی تاریخ، نخست حد اقل یک تفسیر درستی از تاریخ افغانستان و اسلام با اتکا به کار تحقیقی علمی متخصصین رشته های مختلف بوجود آید که به استناد به آن دورانی را شناخت که شخصیت های تاریخی در آن زیسته و از خود اثر و یا نقش عملی برجا گذاشته اند. فقط در آن صورت میشود با بررسی افکار و کردار سید جمال الدین افغان و دیگران پرداخت و به صحت و سقم اندیشه ها و جهت مثبت و منفی کار شان به اطمینان سخن گفت و داوری بی غرضانه نمود.

اما تا آنوقت به رغم آنچه در بالا گفته شد اگر قرار باشد قبل از به وجود آمدن یک شناخت همه جانبه در باره سید جمال الدین افغان اکنون با در نظر داشت نوشته های که از وی و دیگران پیرامون افکار و مبارزات شان انتشار یافته، در اینجا اشاره های صورت گیرد، میتوان حسب ذیل چنین گفت :

1 - قبل از انتقال جسد سید جمال الدین افغان بکابل بعضی سخن گوینان و نویسندگان از ایران، مصر و ترکیه سید جمال الدین افغان را زاده و پرورده سر زمین خود معرفی میکردند، اما خوشبختانه در دوران زعامت محمد

ظاهر شاه زمینه حل و فصل این مساله در کشور ترکیه فراهم شد و هیئتی از افغانستان و ایران به ترکیه رفتند که پس از مذاکره نتیجتاً توافق حاصل شد، که سید جمال الدین فرزند . . . در شهر کابل بدنیا آمده و فردی از ملت افغان است.

بر وفق همین فیصله آنچه از جسد وی باقیمانده بود از ترکیه بکابل انتقال یافت و در محلی از شهر کابل بخاک سپرده شد و مرقد بلند و باشکوه آن با سنگ مرمر سیاه مزین گردید و نام آن محل بنام وی (جمال مینه) مسمی گردید و مرکز تحصیلات عالی (پوهنتون) کابل نیز به افتخار شخصیت علمی-دینی ادبی او در همین محل بنا یافت. گرچه با آنهم تا هنوز بعضی افراد ایرانی در اثر مبتلا به خصلت شئو نیستی و عظمت طلبی و یا ناشی از بی خبری در گفتار و نوشتار خود از سید جمال الدین افغان بنام سید جمال الدین اسد آبادی ایرانی نام می برند، مگر اساساً دعوی تعلق شخصیت مذکور رسماً از جانب دولت های متذکره بحیث یک شخصیت متعلق به افغانستان امر کاملاً به ثبوت رسیده می باشد.

2 - یافته ها در مورد سکونت اصلی خانواده سید میرساند که ایشان از جمله اهالی ولسوالی اسد آباد ولایت زیبای کنر بوده اند و پدرش یکی از علمای روحانی آن دیار بوده است، بناءً معلوم است که تهداب فکری و خصلت رزمجویی سید در افغانستان شکل گرفته و بعداً در سفری به هندوستان و زندگی در مصر و ترکیه و جاهای دیگر به بلوغ و پختگی جسمی و فکری رسیده است .

از فوتوی سید پیداست که او مرد قوی هیکل، دارای چهره جذاب و با وقار بوده که البته صحت و سلامت جسمی و جذابیت کرکتر با وقار، داشتن معرفتها، خطیب ورزیده بودن، در بلند رفتن شهرت و محبوبیتش در میان مردم جهان و بل اخص در جوامع اسلامی بی اثر نبوده است.

سید، که در اثر عشق به معرفت جوئی سفر های متعددی را در کشور های عربی، ایران و کشورهای انگلستان، روسیه و فرانسه با اقامت های کم و بیش دنبال نموده و با بعضی شخصیت ها و زعمای کشورهای مذکور بحث ها و مذاکراتی داشته است، گفته میشود در سفری به فرانسه در مدت دوماه در حدی زبان فرانسوی را فرا گرفته که باعث حیرت اطرافیان شده چنانکه تبارز این استعداد و فراگیری زبان را یکی از علامات نبوغش میدانند.

آنچه از نحوه تفکر و مبارزه سید جمال الدین افغان در سال های 1871 تا 1879 میلادی در کشور مصر پیداست، دانش وی بیشتر در مسایل دینی - سیاسی - اسلامی بوده و از معرفت های فلسفی و علمی دنیای صنعتی غرب چیزی از وی تبارز نیافته ولی در میان جوامع اسلامی یکی از سرآمد نخبگان شناخته شده وسیعی و تلاش او بر این بوده که اگر بتواند از طریق بحث ها و مذاکرات با نخبگان و صاحبان قدرت شرایط را برای تغییر و تحول در جوامع اسلامی فراهم نماید.

مثلاً سید، بالای جمعیت کسیر مصر و به عنوان کشور پهنور اسلامی در مبارزه علیه استعمار انگلیس زیاد حساب میکرده ولی بعد از اینکه متوجه میشود که زعیم آنوقت مصر سلطان عبدالحمید از موضع سازشگرانه خود با استعمار انگلیس تغییر جهت نمیدهد به وی میگوید به اطلاع شما برسانم که من از بیعت قبلی خود با شما برگشته ام، لذا از همین بیان و تصمیم شتابزده اش پیداست که در حد لازم بصورت جامعه شناسانه از وضعیت عینی و ذهنی جوامع اسلامی و چگونگی فراهم شدن تحولات فکری و مادی جوامع غربی آگاهی لازم را نداشته زیرا در آن زمان اکثراً اقشار جوامع اسلامی چون مصر، ترکیه، ایران افغانستان و غیره علاوه از غرق بودن در فقر و تنگدستی اقتصادی در پائین ترین سطح بیسواد و کم سوادی قرار داشتند و حتی نخبگان شان از علم و تخنیک مدرنی که جوامع غربی سالها قبل به آن دست یافته بودند بی بهره و یا چندان بهره لازم را برای تغییرات بنیادی کشور های خود نداشتند.

به گواهی تاریخ در دوران حیات و فعالیت های سید، جوامع اسلامی از لحاظ معرفت های سیاسی و اجتماعی در مقایسه با غرب بسیار عقب مانده بودند، و این خود ناشی از عقب ماندگی در صنعت، تجارت و سایر علوم مدرن بوده. حتی در راه تکامل نظام های فئودالی هم در نیمه راه قرار داشتند و از رسیدن به مرحله ساختار دولت - ملت به مفهومی که غربی ها در آن مسیر گام گذاشته، جوامع اسلامی خیلی به دور بودند و تا هنوز هم به دور اند، بناءً با آن وضعیت زمینه ایجاد تشکل های صنفی و احزاب سیاسی فعال و ایجاد دولت های قانونمند میسر نبود و بهمین نسبت تپ و تلاش های سید و یارانش بجائی نرسیده است.

در این ارتباط یعنی در رقابت بین تمدن اسلامی در شرق و تمدن عیسوی و صنعتی در غرب نظریه پردازان اتاتورکی در امریکا معتقدند که:

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

« اسلام به طور تاریخی از قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی به اینطرف در رقابت باغرب مسیحی بازی را باخت، در همه جنگها شکست خورد، ثمری از علوم جدید دریافت نکرد و بعد ها مغلوب جهان گشائی های غرب شد. در نتیجه مردمان جوامع اسلامی دچار کینه و رنجش عمیق نسبت به غرب شدند که تا امروز ادامه دارد، این حالت روان نژد که عقده ای است در اعماق روح هر مسلمان، آنها را به انتقام گیری از غرب، بخصوص قدر قدرت آن امریکا میکشانند. آنها میگویند هر مسلمان بدون اینکه اذعان کند در ته قلب اش از ضربه هایی که به امریکا وارد می شود احساس رضایت میکند.»

اکنون پس از گذشت سال های متمادی باز هم در این عصر یکبار دیگر ذهن یا به اصطلاح فیل بعضی رهبران کشور های اسلامی بیاد هندوستان افتیده و از جمله حکومت جدید ترکیه تحت رهبری رئیس جمهور طیب اردوغان با چادر بنیاد گرایی زنش و لباس مدرن غربی خودش به خیال احیای دوباره امپراطوری عثمانی ها قدرت نمایی ها و ماجراجویی های از خود نشان می دهد مگر چنان راهش را گم کرده که یک روز سوریه، ایران و عراق را دشمن خود دیده و طیاره روسیه را سرنگون می کند و روز دیگر به دربار هر یک رفته زبان دوستی و تملق به کار می برد و همه جنگ و مشکلات جهان را به سیاست های غلط امریکا نسبت می دهد.

همینطور نظامی های خون آشام پاکستانی و بعضی گروه های رادیکال اسلامی چون سازمان القاعده، طالبان و داعیش به خیال احیای دوران خلافت اسلامی عملیات تروریستی را در سرا سر جهان به راه انداخته اند که بی تردید سر انجام شکست خواهند خورد و متأسفانه تاوان این رویاهای جنون آمیز و خارج از منطق زمان را مردمان فقیر و بیچاره و درمانده افغانستان، عراق، سوریه و جهان می پردازند.

با اینهمه در این عصر گاه یگان شب چراغ نور را تحت عنوان بهار عرب در مصر، تونس و غیره می توان دید که از تجارب گذشته یک مقدار آموخته و متوجه شده اند که از طریق جنگ و عملیات تروریستی علیه کفر غرب به مقصد نمیرسند و لذا چه بهتر که همه جوامع اسلامی مثل جوانان کشور تونس معقولانه راه آزادی و دیموکراسی را در پیش گیرند.

عملیات تروریستی و هراس افگنی به هیچ وجه حاصلی جز یاس و سرخوردگی در بر نخواهد داشت که تمام بدبختی و عقب ماندگی های جهان اسلام و کشور خود را خلص کرده و به پای استعمار غرب نوشت، همانطوری که سالها قبل تا کنون به آزادی و ترقی دست نیافته ایم، اگر در طول قرن ها به موانع واقعی عقب مانی خود پی نبرده ایم و راه رسیدن به آگاهی، آزادی و ترقی را در نیافته ایم، پس ناگزیریم در این عصر سرعت حرکت تکنالوژی یک مقدار مسؤلانه و با دقت تحقیق کرده تا دریابیم که مشخصاً چه چیز باعث رشد و ترقی جهان غرب شده و چه عامل باز دارنده سبب عقب ماندگی جوامع اسلامی گردیده است که گفته میشود تمدن اسلامی پس از آن همه کشور گشائی و عظمت نظامی و ثروت بی حساب از طریق باج و خراج نتوانسته در رقابت با تمدن غربی گام های سریعتر بردارد و یا لاقلاً همگام با آن حرکت نماید؟

ظاهراً برای دریافت پاسخ به این مشکل نظرات متعدد و متفاوتی ارائه گردیده، یکی از ساده نگری و از زیر بار مسؤلیت فرار نمودن تقصیر خود را به دوش استعمار غرب و شرق حواله کردن است و عدم وحدت زمام داران کشور های اسلامی و یا مسایل جغرافیائی یعنی اقلیم خشک، کم آبی و زاد ولد بی رویه و ازدیاد جمعیت را پیش کشیدن که گویا سید جمال الدین و دیگر نخبگان و دولت مردان به ترقی و تحول دست نیافته اند. اما برای اندک روشن شدن این مساله و منشاء اصلی مشکل پی بریم ناگزیر اشاره های به فرهنگ و سیاست بعضی کشور های اسلامی در شرق و مقایسه آن با غرب داشته باشیم:

بی تردید مبارزه سید جمال دین و یاران وی سه جهت داشته، یکی وحدت میان کشور های اسلامی. دوم همانا رهائی کشور های اسلامی از زیر نفوذ استعماری دولت های غربی، و سوم بر گشت به اصطلاح به دوران طلائی خلافت یا امپراطوری های اسلامی.

نخست باید دید اسلام چگونه به آن اقتدار رسید؟

بعضی از تاریخ نویسان چپ به این نظر اند که ظهور اسلام در سرزمین عربستان یک امر تصادفی نبوده بلکه، جامعه مذکور آبتن تحول از نظام قومی قبیله وی و نظام بردگی بیک نظام متمرکز فنودالی بود.

اما تا زمانیکه محمد «ص» در این جهت چهار، پنج سال در مکه و در میان قوم قریش تبلیغ میکرد تبلیغ اش بجز در بین چند نفر از اقارب نزدیک برای دیگران نه تنها مورد قبول واقع نشد بلکه مخالفت اهل قدرت را نیز بر علیه خود برانگیخت، تا جائیکه فشار ها وی را واداشت که با چند یار وفا دارش از جمله پسر عمویش علی بن ابو طالب، ابوبکر و سلمان فارس راه هجرت از مکه به مدینه را در پیش گیرند و در کنار تبلیغ اتکا به شمشیر نمایند،

د پانوی شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

چه در جنگهای بنام نخل، بدر و غیره مشهور است که در برابر کاروان های تجاری و نیروهای مکه ای ها به پیروزی های نایل گردیدند و بدین ترتیب زمینه رسیدن به اهداف بعدی مشهود شد و پس از گذشت ده سال که یک نیروی رزمی مسلح را تشکیل داده بودند مکه ای ها را وا داشتند پیغمبر و اهل و بیت آن جهت اجرای مراسم حج مسلح به شهر مکه برگردند.

وقتی پیغمبر اسلام از موضع قدرت به مکه برگشت آنها را که قبلاً از در مخالفت با وی سخن گفته و کینه توزانه رفتار کرده بودند بعد از آن سود خویش را در این دیدند که از طریق آشتی و دوستی با وی عمل نمایند، چنانکه نخبگان و اهل قدرت یکی پی دیگر رسالت «محمد ص» را پذیرفتند و جهاد را که به راه انداخته بود دنبال نمودند. سرانجام پس فتوحات و ایجاد حاکمیت متمرکز در عربستان سعودی، جهاد در قلم رو های خارج از آن کشور به حرکت افتاد که بعد از وفات پیامبر نیز جهاد و فتوحات زیادی بخواست خلفای راشدین ادامه یافت و بعد ها امپراطوری های بزرگی بنام اسلام در بخش وسیع از جهان شکل گرفت که سلاله عباسیان از سال 152 تا 656 هجری حاکمیت کردند، بعد از آن امپراطوری اسلام به عثمانی های ترکیه رسید که مجموعاً خلافت و امپراطوری های اسلام بیش از هزار سال ادامه یافت و سر انجام آخرین امپراطوری اسلامی عثمانی ها در ترکیه به اثر دعوی قدرت میان زور مندان و قیام های مردمی که به اثر پرداخت باج و خراج بیشتر بر دوش دهقانان برای عیش و نوش حاکمیت ها طاقت فرسا شده بود، از هم پاشیدند.

چرا آئین و امپراطوری های قدرتمند اسلام که از عربستان سعودی آغاز و بخشی از اروپا، آفریقا، آسیای میانه و قسمت های از شرق دور تا هند و چین را در بر گرفته بود، نتوانست به چنان رشد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی برسد که اگر تسخیر همه جهان برایش ممکن نبود حد اقل اسیر کشورهای چون انگلیس، فرانسه، اسپانیا و غیره نمیشدند.

جان مطلب اینست که کشور های اسلامی مثل عربستان سعودی، مصر، عراق، ترکیه، ایران، افغانستان و غیره پرورده و بهره مند از چنان فرهنگ و سیاسی نبودند که یونانی ها و بعد دیگر کشورهای غربی از آن برخوردار داشته باشند.

یونان که مهد فلسفه و دیموکراسی شناخته شده است مردم آن به اساس اعتقاد فرهنگی و فلسفی خود شناخت و سعادت و خوشبختی را بروی زمین جستجو میکردند، خدایان آنها زمینی بودند آنها به تغییر و رسیدن به زندگی بهتر روی توانایی های انسانی خود حساب میکردند یعنی به قدرت انسان باور داشتند و در هر کار و امری می اندیشیدند و گفته میشود همین اندیشیدن است که انسان را متفاوت از همه حیوانات ساخته و بنیاد علم شده است.

مهمتر از همه وقتی یونانی ها وارد کار تجارت با آسیای میانه شدند برای رفت و برگشت در بحر مدیترانه در صنعت کشتی سازی و بعد اسلحه سازی و دیگر پیشرفتهای نایل آمدند تا جائیکه دیگر مجبور نبودند بکارهای سخت تن دهند، کار های دشوار فیزیکی در معادن و کارهای سخت دهقانی بالای زمین را کلاً بدوش برده های که در جنگهای خارجی اسیر گرفته بودند محول نموده و در بین خود یک نوع نظام دیموکراسی و آزادی را برقرار کرده بودند و بدین ترتیب فرصت بیشتری برای اندیشیدن، نو آوری و تحولات پیدا کردند.

گرچه در کشور روم که در آنوقت قدرت مرکزی اروپا شناخته شده است، دین عیسویت تبارز کرد و در اروپا نظام های دینی مذهبی رویکار آمدند که از قول محققین گفته میشود حاکمیت های دینی تقریباً هفتصد سال باعث عقب ماندگی اروپا گردیده است، اما سر انجام چون مردم اروپا از یک پشتوانه فرهنگ آزاد اندیشی و دیموکراسی یونانی برخوردار بودند راه عبور از قید حاکمیت های دینی و دیکتاتوری و رفتن بسوی آزادی، دیموکراسی و ترقی را در پیش گرفتند.

البته مهمترین کار و تلاش آنها در راه رونق بخشیدن به تجارت بود که در جهت هر چه بیشتر انکشاف آن به چیز های تازه چون رشد اقتصاد صنعتی، ساختن سلاح آتشزا، علم طب و دیگر علوم مختلف مدرن دسترسی پیدا کردند و بدین ترتیب به قدرت های استعماری مبدل شدند و کشور کوچک انگلیس بدولت بریتانیای کبیر مبدل شد که میگفتند سرزمینی که در آن آفتاب غروب نمیکند.

اما در دنیای اسلام تا هنوز از سوی حامیان دین و قدرتمندان در اذهان مردم داده میشود که گویا آنچه از سوی قضا و قدر تعیین شده تغییر ناپذیر و ثابت است، آرامی و خوشبختی بروی زمین میسر نیست، زندگی دنیا در گذر است و طبق کتاب آسمانی باید برای برگشت به بهشت موعود و حیات جاودانی به عبادت و اطاعت پرداخت و برای یک مسلمان مبارزه با فساد روی زمین جهاد با کفر و شهادت بالاترین وظیفه و درجه شأن انسانی است.

د پانوی شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

به اساس این فرهنگ دینی در خط مبارزاتی سید جمال دین اسطوره سیاست دینی مشهود است چون به مفهوم امروزی آن درک سیاسی او نه کاملاً علمی و نه کاملاً سنتی، بلکه او شیفته ایدئولوژی های سیاسی قرن بیستم بوده و میخواست تعالیم پیامبران را به قالب ایدئولوژیها بریزد، او میخواست از دین بهره برداری انقلاب سیاسی کند. حکام دولت شخصیت ها و نیروهای سنت پرست هر یک به سهم خود و بنا بر مقاصد خویش این اسطوره ها را پرورده و دنبال نموده اند و ساده انگارانه برای عوام فریبی مردمان شان همه عقب ماندگی کشور های اسلامی آسیائی و افریقائی را به قدرتهای استعماری نسبت داده و میدهند.

در جوامع اسلامی چه در گذشته و چه در حال، دین تعیین کننده فرهنگ، دولت و نظام قضائی بسته ای بوده است، در افغانستان بسیاری به اصطلاح روشنفکران دچار این توهم شده اند که گویا ما در گذشته فرهنگ عقلانی درخشانی داشته ایم اما استعمار شرق و غرب این فرهنگ را از میان برده اند، در حالیکه در کشور ما پیش از اسلام هم فرهنگ ما اولش زردشتی دومیش معانی که پندار دینی مانی التقاطی است، از زردشت و مسیحیت، بودایت و جهان بینی های دینی که همه سنتی بوده و چندان اثر فرهنگ پیشرفته ای در آنها وجود نداشته ست.

لذا تفکر جامعه ما بیشتر سنتی و خرافی بوده و سنت های مذهبی هیچگاه به مردم اجازه آزاد اندیشی را نداده بالعکس از سوی حامیان دین و صاحبان قدرت چنین تلقین شده اند که پیامبران همه مسایل را قبلاً توضیح داده اند و تا پایان جهان تمام جزئیات از سوی آنها پیش بینی شده و بدینگونه نحوه تفکر عقلی ما از اندیشیدن بازمانده است. گفته میشود که ترجمه آثار فیلسوفان یونانی در زمان مامون خلیفه عباسی صورت گرفت ولی همزمان با آن متشرعین به مخالفت با فلسفه برخاستند و فلاسفه را ملحد و زندق (که باطناً کافر است ولی تظاهر به ایمان می کند) خواندند و حتی تا همین زمان در آغاز نظام دیموکراسی در افغانستان یکی دو نفری که دست بکار فلسفی زدند، راهی زندان شدند و حکم اعدام شان صادر شد و اگر پای دخالت غریبها در میان نبود به پای چوبه دار، رفته بودند.

از پیش قراول فرهنگ اسلامی ما مثل البیرونی و عمر خیام با وجود نبوغی که در علم نجوم و ریاضیات داشتند مگر آن توانائی را نداشته اند که از چار چوب جهان بینی اسطوره ای بطلمیوس گامی فراتر نهند و نظام زمین محور را کنار گذارند و نظریه خورشید را که قبلاً آریستا خوس اهل ساموس آتن ارائه کرده بود احیا کنند ولی کوپر نیک، گالیله و غیره این شجاعت فکری را داشتند که تا پای جان نظام زمین محوری را مردود بدانند.

ابن سینای بلخی اگر در طب یونانی به معرفت های دست یافته بود ولی در مسایل فلسفی، سیاسی کدام چیز خاصی از خود برجا نگذاشته است.

فارابی را بنیان گذار فلسفه ای سیاسی اسلامی می دانند، او ایده ای را از افلاطون گرفته و دست به اسلامی کردن آن زده است که حاصل کار تحریف اندیشه است.

اگر ابوریحان البیرونی و خیام نتوانستند نو آوری لازم را داشته باشند، فارابی هم در کار فلسفه نظرات بسته افلاطون را در قالب دینی در آورد که بدین ترتیب موضع دین را برای حامیان دین و افکار بسته استوار تر ساخت. تنگ نظری و تعصب غزالی در مخالفت با اندیشه های فلسفی ابن سینای بلخی و فارابی تا جای بوده که آنها را متهم به کفر نموده و در باره زن در حدی سختگیر و متعصب بوده که در کیمیای سعادت می فرماید «چادر و نقاب سفید برای پوشاندن شهوت انگیزی زن کافی نیست، زنان در چادر و نقاب سفید نیز تکلف کنند، شهوت حرکت کند باشد که نیکوتر نمایند، از آنکه روی باز کنند. پس حرام است بر زنان به چادر سپید و روی بند پاکیزه « کیمیای سعادت صفحه 476 سال 1333 احمد آرام»

خلاصه فرهنگ تا زمانیکه دینی باشد و تا آن فرهنگ در ما عجین است فکر ما آزاد نخواهد بود و از ما چیزی بدر خور در جهت آزادی ساخته نخواهد شد، فقط پس از آنکه بتوانیم آنرا از خود بیرون آوریم آنگاه ممکن است آزاد اندیشی و هر نوع تحول در ما و از درون جامعه ما بیرون آید.

اما از چه طریقی ممکن است در راه آزاد اندیشی، نوآوری و ترقی گام گذاشت، به گواه آثار بسیاری از یونان شناسان برجسته آنچه حقیقتاً مسیر یونان باستان و سپس غرب را از جهان به اصطلاح شرق جدا کرد، در آغاز نه فلسفه بوده است و نه به طریق اولی بد فهمی فلسفه. نخستین وجه تمایز یونان باستان باممالک آسیائی و افریقائی پیش از آنکه فلسفی بوده باشد بنیاداً سیاسی است. یعنی ابداع نوع بی سابقه ای از سامان سیاسی است که از جمله مهمترین فرآورده هایش رویداد فلسفی است، چه شکوفائی در همه زمینه ها نیاز به فضای باز برای بحث و گفتگو دارد و وجه استدلالی اندیشه بدون شرایط باز بحث و گفتگو نمیتواند صورت گیرد و رشد یابد.

چون جوهر فلسفه و علم زیر پرسش بردن باور ها و نهاد های موجود و ارزیابی انتقادی سنت است که اینهمه ضرورت به فضای باز سیاسی دارد و روشن است که در شرایط خفقان سیاسی امکان بحث آزاد در باره باور ها و نهاد های مسلط بر جامعه میسر نیست و در فرهنگ ما تا کنون اندیشه علمی، فلسفی اکثراً بیان شاعرانه و محتوای عرفانی داشته است تا کیفیت استدلالی.

و حرف آخر اینکه همین آزادی نسبی که از چند سال بدینسو به کمک غربی ها در کشور ما بوجود آمده است یک غنیمت بزرگی به حساب می آید و اگر بار دیگر از بین نرود، علامه های آن دیده می شود که مردم ما در آینده نه چندان دور در همه زمینه ها شاهد پیشرفتهای چشمگیری خواهند شد. پایان

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ